

تحلیل واژگانی روح، نفس، قلب، فؤاد و صدر در قرآن و بررسی چندگانه یا متحد بودن آنها با تأکید بر دیدگاه‌های علامه طباطبایی، آیت‌الله مصباح یزدی و آیت‌الله جوادی آملی

سیدمحمد حاجتی شورکی / کارشناسی ارشد دین‌شناسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ✉ Hajati65@chmail.ir

حسین نقوی / استادیار گروه ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ✉

دریافت: ۱۳۹۵/۰۱/۲۵ - پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۰۹

چکیده

واژه‌های روح، نفس، قلب، فؤاد و صدر در قرآن به ساحت دوم انسان اشاره دارند. نوشتار حاضر به روش توصیفی - تحلیلی، به بررسی چندگانه یا یکی بودن مشارالیه آنها می‌پردازد و با بررسی نظرات مفسران به‌ویژه علامه طباطبایی، آیت‌الله مصباح یزدی و آیت‌الله جوادی آملی، معیاری نو برای تمییز مشارالیه آنها ارائه می‌دهد. حاصل اینکه امر مجرد، پیش از تعلق به بدن، روح و پس از آن نفس نامیده می‌شود. میان این دو و سه واژه قلب، فؤاد و صدر نیز تمایزی احساس می‌شود. این سه در کاربرد مطلق، همان معنای نفس یا روح را می‌رسانند؛ ولی قرین با اوصاف، به مرتبه‌ای از مراتب روح یا نفس انسانی اشاره دارند؛ یا اینکه روح و نفس همانند اسامی هستند که به تمام حقیقت انسان اشاره دارند، ولی قلب و فؤاد و صدر همانند اوصافی هستند که هرچند با نفس و روح متحدند، به تمام حقیقت انسان اشاره نمی‌کنند.

کلیدواژه‌ها: ابعاد انسان، روح، نفس، قلب، فؤاد، صدر و وحدت قوای نفس.

در طول تاریخ بشر، بسیاری از مردم با مذاهب و ادیان گوناگون به شناسایی حقیقت روح و روان خود، علاقه نشان داده‌اند و هر زمانی این حقیقت را به گونه‌ای تفسیر کرده‌اند. شناخت انسان و ساحت‌های وجودی او یکی از مسائل اساسی اندیشه بشری است و پرسش از ساحت‌های وجودی انسان، پیشینه‌ای دیرینه دارد. در طول تاریخ اندیشه مکتوب بشر، می‌توان سقراط (م ۳۹۹ ق. م) را از نخستین اشخاصی دانست که انسان را دارای دو ساحت جسم و روح می‌دانسته است. (افلاطون، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۹۱)؛ در مقابل، کسانی معتقد بوده‌اند که انسان همین بدن مادی است؛ به عبارتی انسان را تک‌ساحتی می‌دانستند و وجود روح را منکر می‌شدند یا روح را موجودی مادی وابسته به جسم و از آثار و خصوصیات بُعد جسمانی انسان به شمار می‌آوردند. ادیان الهی طرفدار دیدگاه اول (دوساحتی بودن انسان) بوده‌اند. قرآن کریم برای انسان افزون بر تن مادی، بعدی غیرمادی لحاظ کرده است که با نام‌های گوناگونی از آن یاد شده است. نوشتار حاضر بر آن است که به بعد غیرمادی انسان از دیدگاه قرآن بپردازد و بدین پرسش‌ها پاسخ دهد:

۱. واژگان به‌کاررفته درباره ساحت غیرجسمانی انسان در قرآن کدام‌اند؟

۲. آیا واژگان به‌کاررفته درباره ساحت غیرجسمانی انسان، کاملاً مترادف‌اند یا هر کدام به حالت یا مرتبه‌ای از ساخت غیرجسمانی انسان اشاره دارند؟

تا جایی که نگارنده فحص و بررسی کرده است، نوشتاری - در قالب کتاب، مقاله و یا پایان‌نامه - که به صورت مستقل به ارائه موضوع نوشتار حاضر بپردازد موجود نیست؛ اما برخی آثار به بعضی زوایای نوشتار حاضر ارتباط داشته‌اند که مهم‌ترین آنها بدین‌قرارند:

الف) سیدمحمد خامنه‌ای، روح و نفس، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۷؛ این کتاب در پاره‌ای موارد به انواع کاربردهای نفس و روح در قرآن پرداخته است؛ اما درباره مسئله پژوهش حاضر سخنی ندارد.

ب) محسن پارسائزاد، حقیقت قلب و حالات آن از دیدگاه قرآن و عرفان اسلامی، رساله دکتری مدرسی معارف، گرایش مبانی نظری اسلام، استاد راهنما: حسن رضانی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱؛ این رساله به بررسی تطبیقی قلب از دیدگاه قرآن و عرفان پرداخته و در بعضی از فصول، به رابطه قلب با صدر و فؤاد و نفس و روح پرداخته که بیشتر بر اساس مباحث عرفانی بیان شده است؛

ج) غلامرضا پرهیزکار، «وحدت یا دوگانگی نفس و روح از منظر اسلام»، در: نفس و بدن در متون دینی (مجموعه مقالات)، تهیه پژوهشکده فلسفه و کلام اسلامی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۲؛

د) حسن معلمی، «حقیقت و ویژگی‌های نفس و روح در قرآن کریم»، در: نفس و بدن در متون دینی (مجموعه مقالات)، تهیه پژوهشکده فلسفه و کلام اسلامی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۲؛ در این مقاله و نیز مقاله پیشین، به ویژگی‌های نفس و روح و تطبیق روح بر نفس یا بالعکس پرداخته شده؛ اما به سه واژه دیگر، یعنی قلب و فؤاد و صدر و رابطه آنها با روح و نفس اشاره ای نشده است.

ه) حسن عبدی، «بررسی جایگاه معرفت‌شناسی قلب از دیدگاه قرآن»، در: قرآن و معرفت‌شناسی (مجموعه مقالات)، به کوشش علیرضا قائمی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲: این مقاله تنها به ماهیت و کارکرد قلب در قرآن پرداخته و تحلیل کوتاهی از اطلاق قلب بر نفس از علامه طباطبایی آورده است. هرچند این آثار در جای خود درخور تحسین و ارزشمندند، اما زاویه بحثشان با مسئله پژوهش حاضر متفاوت است؛ از این رو پژوهش حاضر کاری نو به شمار می‌آید. اهمیت و ضرورت این پژوهش آن است که اولاً گامی در جهت شناخت نفس انسانی است که از نگاه قرآن و روایات مقدمه‌ای برای خداشناسی به شمار می‌آید؛ ثانیاً مبتنی بر تتبع و تحقیق درباره واژگان قرآن کریم و درصدد گره‌گشایی از این مسئله است که آیا الفاظ به ظاهر مترادف قرآن کریم مانند قلب، فؤاد، روح و نفس، در معنا کاملاً مترادف‌اند یا اینکه هر یک به حالت یا مرتبه‌ای متفاوت از ساحت غیرمادی انسان اشاره دارند؛ مسئله‌ای که در آثار پیشین از زاویه مقاله پیش رو و در اندازه پژوهش حاضر بررسی و تحلیل نشده است.

از لابه‌لای سخنان مفسران، دیدگاه‌های متفاوتی در زمینه مسئله پژوهش حاضر قابل استخراج است. این مقاله تلاش دارد با تأکید بر دیدگاه سه مفسر برجسته اسلامی، یعنی علامه طباطبایی، آیت‌الله جوادی آملی و آیت‌الله مصباح یزدی به تحلیل و بررسی مسئله پردازد؛ هرچند در پاره‌ای موارد از نظرات دیگر مفسران اسلامی نیز استفاده کرده است. وجه تأکید بر آرای این سه مفسر قرآنی این بوده که اولاً این بزرگواران از تفاسیر متقدمان شیعه و سنی آگاهی داشته‌اند و با اطلاع از نظریاتی که تاکنون ارائه شده به ایده‌های نو دست یافته‌اند؛ ثانیاً این سه دانشمند اسلامی علاوه بر تسلط بر مباحث نقلی اسلامی، در مباحث عقلی و برهانی خود صاحب‌نظر بوده‌اند که این امر در ارائه نظریه‌ها بدیع و تازه نقشی بسزا دارد.

۱. واژگان قرآنی مشبّر به بُعد غیرمادی انسان

در قرآن کریم انسان علاوه بر جسم یا تن مادی، دارای ساحت غیرجسمانی است که با واژگان مختلفی از آن یاد شده است. در آیات فراوانی از قرآن واژگان روح، نفس، قلب، فؤاد و صدر بر ساحت باطنی انسان دلالت می‌کنند. در این بخش ابتدا به توضیح مختصر هر کدام از این پنج واژه می‌پردازیم و سپس درباره تعدد یا وحدت مصداقی این واژگان بحث خواهیم کرد:

۱-۱. روح

لغویون برای واژه «روح» معانی متعددی برشمرده‌اند که از جمله آن معانی، نفس انسانی است (فیومی، ۲۰۰۱م، ج ۱-۲، ص ۲۴۵؛ انیس، ۱۴۰۸ق، ص ۳۸۰؛ ابن منظور، ۱۳۰۰ق، ج ۵، ص ۳۶۱)؛ الروح: النفس التي يحيي بها البدن. يقال خرجت روحه أي: نفسه (فراهیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۷۲۵). واژه روح در قرآن، ۲۱ مرتبه به کار رفته و از جهت موارد کاربرد تفاوت دارد (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۱۳۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۲۰۵؛ ج ۱۳، ص ۱۹۵؛ ج ۲۰،

ص ۱۷۳) که با توجه به موارد استعمال گوناگون روح در قرآن فهمیده می‌شود که روح به مخلوقات شعورمندی که از سنخ مادیات نیستند اطلاق می‌شود و در قرآن در دو مورد، استعمال حقیقی دارد: ۱. درباره روح انسان؛ ۲. درباره موجودی که از سنخ فرشتگان است (مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ص ۳۵۴-۳۵۶).

با نگاهی به کاربرد روح در آیات قرآن، در برخی آیات مراد از روح، روح انسانی است:

۱. آیات نفخ روح: «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر: ۲۹؛ و نیز سجده: ۹؛ ص: ۷۲؛

تحریم: ۱۲)؛

۲. آیه سؤال از روح: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (اسراء: ۸۵). درباره این آیه اختلاف است که مراد

از این روح چیست (درباره آرای گوناگون، ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶ ص ۶۷۴؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۱، ص ۳۹۳). علامه طباطبایی مراد از روح را مطلق روح می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۱۹۹؛ ج ۲۰، ص ۱۷۲)؛ خواه مراد روح انسانی یا فرشته‌ای از فرشتگان الهی و... باشد. برخی مفسران هر دو احتمال را داده‌اند، اما این احتمال را که منظور از روح، فرشته‌ای از فرشتگان الهی باشد، ظاهرتر دانسته‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ص ۳۵۴)؛ اما شماری از مفسران از شیعه و اهل سنت، آن را بر روح انسانی حمل کرده‌اند (طوسی، بی‌تا، ج ۶ ص ۵۱۵؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸، ص ۱۴۴؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۶۵؛ جوادی آملی، مکتوب صوتی جلسه ۱۱۷ تفسیر سوره اسراء).

در برخی آیات نیز واژه روح نیامده، اما به روح انسانی اشاره شده است؛ نظیر آیه‌ای که مراحل خلقت انسان را بیان می‌کند: «ثُمَّ جَعَلْنَا نُطْفَةَ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَبْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون: ۱۲-۱۴).

بنا بر نظر بیشتر مفسران منظور از «خلاقاً آخر» روح انسان است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵، ص ۲۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۶۱؛ رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۳، ص ۲۶۵؛ جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۱۳۹؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ص ۳۴۹ و ۳۵۸؛ همو، ۱۳۸۰، ص ۱۲۱). خداوند در این آیه با عبارت «انشأناه خلقاً آخر» به آفرینش روح انسانی اشاره کرده؛ همچنان که در جای دیگر با عبارت «کن فیکون» به نحوه آفرینش روح پرداخته است: «خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (آل عمران: ۵۹) (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۱۵۴؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۲۵؛ همو، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۱۶۹).

روح انسان، همان نفس اوست و در دین اسلام، انسانیت انسان به روح است که در او دمیده شده است و این روح انسانی است که مورد کرامت قرار گرفته است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...» (اسراء: ۷۰) (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۱۴، ص ۷۹؛ همو، ۱۳۸۹، ص ۲۶). از نظر قرآن کریم فرشتگان هنگامی مأمور به سجده در برابر آدم می‌شوند که روح الهی در او دمیده شده باشد و آیات توفی که می‌فرماید «شما را به تمام و کمال دریافت می‌کنیم» دلیل آن است که روح انسان، هویت واقعی او را تشکیل می‌دهد.

درباره تقدم یا تأخر یا هم‌زمانی آفرینش روح و جسم انسان دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که شرح و بسط

همه آنها در این مقال نمی‌گنجد (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۵، ص ۴۸؛ همو، ۱۳۸۶، ج ۱۴، ص ۴۲۴؛ نیز، ر.ک: نقی‌زاده، ۱۳۹۲؛ میری، ۱۳۹۳). برای نمونه، از دیدگاه‌های مطرح‌شده در این زمینه، نظریه تقدم آفرینش روح انسان بر تن مادی اوست که برخی اندیشمندان مسلمان با تمسک به ادله متعدد قرآنی و روایی بر آن پافشاری کرده‌اند (ر.ک: فیاضی، ۱۳۸۹، ص ۳۷۳-۴۲۳) و نویسنده نیز در بخش تحلیل واژگان روح و نفس از این دیدگاه کمک گرفته و تحلیلی ارائه داده است.

۱-۲. نفس

اصل معنای نفس در لغت، به معنای ذات شیء است. مثلاً نفس انسان معنایش خود انسان است و نفس سنگ خود سنگ است. نفس به این معنا در آیات قرآن بر خداوند نیز اطلاق شده است: «كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (انعام: ۱۲)؛ «وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» (آل عمران: ۲۸)؛ «تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ» (مائده: ۱۱۶). (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۲۸۵؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۸۱۸؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۶۴۲؛ ج ۲۴، ص ۲۸۲). البته نفس در معانی دیگری نیز به کار رفته است که از آن جمله، روح انسانی است (ابن منظور، ۱۳۰۰ق، ج ۱۴، ص ۲۳۳؛ طریحی، ۱۴۳۰ق، ص ۱۲۹۰؛ انیس، ۱۴۰۸ق، ص ۹۴۰)؛ «النفس: الروح الذی به حیاة الجسد» (فراهیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۸۲۲). این واژه که در قرآن، ۲۹۵ بار به صورت مفرد و جمع به کار رفته است، معانی و مصادیق متعددی دارد (ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۸۱۸؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۲۸۵؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۹۴). در آیاتی که واژه نفس درباره انسان به کار رفته، گاهی مصداق نفس در آیات بدن انسان، گاه روح انسانی و گاهی مجموع روح و بدن است (برای مشاهده آیات، ر.ک: مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۲، ص ۲۱۹-۲۲۰). همان‌گونه که نفس مسوئله (یوسف: ۱۸؛ طه: ۹۶)، نفس مُلهمه (شمس: ۷-۸)، نفس اماره (یوسف: ۵۳)، نفس لوامه (قیامت: ۲) و نفس مطمئنه (فجر: ۲۷) نیز مصادیق و شئون نفس واحد انسانی (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۳۴؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۲۴، ص ۱۲۳) یا به عبارتی مراحل یا صفات مختلف نفس واحد انسانی هستند (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۳۴).

در اینجا به برخی آیات قرآن که در آنها منظور از نفس، تنها همان روح انسانی است، اشاره می‌کنیم:

۱. «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمِمْسِكِ الْتَىٰ قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَرْوَاحَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (زمر: ۴۲). در اینجا يتوفى الانفس يعنى يتوفى الارواح (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۲۶۹؛ ج ۱۰، ص ۱۱۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۷۸۱؛ طوسی، بی‌تا، ج ۹، ص ۳۳؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۹۴؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ص ۴۵۱؛ همو، ۱۳۸۲، ص ۳۳). در برخی آیات نیز «توفی» به ضمیر «کم» نسبت داده شده است (سجده: ۱۱) که مراد از آن همان روح یا نفس انسانی است که خداوند وی را در هنگام مرگ قبض و اخذ می‌کند، پس از آنکه نفخ روح نمود (طباطبایی، ۱۳۸۸، ص ۲۹؛ همو، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، ص ۱۱۸؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ص ۴۵۱)؛

۲. «...أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْرُونَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» (انعام: ۹۳). مراد از انفسکم در این آیه، روح انسانی است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۲۸۵؛ ج ۷، ص ۲۸۴؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۲۶، ص ۳۵۰؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۳۳). این مسئله در جای خود اثبات شده که مراد از خروج روح از بدن، نه خروجی مادی، بلکه قطع علاقه نفس از بدن است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۲۸۵)؛
۳. «وَتَوَسَّسِ وَمَا سَوَّاهَا» (شمس: ۷). مراد از نفس در این آیه روح همه انسان‌هاست نه خصوص روح حضرت آدم (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۲۹۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۷۳؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۴۹). تسویه بدن داشتن اندام‌هایی مناسب چون چشم و گوش و دهان سالم است، ولی تسویه روح آدمی به علم و آگاهی او به زشتی‌ها و زیبایی‌هاست که در آیه بعدی آمده است: «فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس: ۸) (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۶، ص ۳۲۴).

حقیقت و هویت انسان، نفس و روح اوست که به رغم تغییرات متوالی در بدن انسان، این حقیقت ثابت و پایدار است و بدن ابزار آن به شمار می‌آید (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، ص ۱۱۹؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۸۸). انسان در هر سه نشئه دنیا، برزخ و آخرت متناسب با آن نشئه دارای بدن است و آنچه که بدن را در هر سه عالم تدبیر می‌کند، نفس انسانی است (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۴ و ۳۲۰؛ همو، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۳۹۷). به نظر برخی محققان، اطلاق نفس به روح به اعتبار تعلق روح به بدن و شأنیت مدبر بودن آن برای بدن است (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۵، ص ۴۸؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۱۲۰ و ۱۲۶).
آیت‌الله مصباح یزدی در این باره می‌نویسد:

نفس بودن نفس به آن است که در بدن تصرف کند و به تدبیر آن اشتغال یاب و از رهگذر این تدبیر به کمالاتی نایل آید؛ و این امر از عوارض لاحق بر ذات نفس نیست، بلکه از ذاتیات نفس است و از نحوه وجود تعلقی آن برمی‌خیزد (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ج ۸، جزء دوم، ص ۳۷۹).

۱-۳. قلب

اصل در معنای قلب، دگرگونی و تحول یک شیء از وجهی به وجه دیگر است (فراهیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۵۱۴؛ مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج ۹، ص ۳۳۶). قلب و جمع آن قلوب در قرآن ۱۳۲ بار به کار رفته است که در هیچ‌یک از موارد، به معنای جسمانی آن (قلب صنوبری) به کار نرفته است (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۸۶؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵۶).

در آیات فراوانی نیز صفات و حالات متنوعی به قلب نسبت داده شده که از جهت ماهیت با هم متفاوت‌اند؛ بدین جهت نمی‌توان قلب را قوه خاصی به حساب آورد (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۹۰) و راز نسبت دادن صفات متضاد به قلب در قرآن، این است که قلب معانی و کاربردهای متعددی دارد که به کمک قراین لفظی و مقامی در آیه می‌توان معنای مورد نظر را تشخیص داد (مصباح یزدی، ۱۳۸۵، ص ۳۹). از دیدگاه قرآن، قلب دو

کاربرد یا حیثیت متفاوت و مشخص دارد: ۱. درک و فهم (علم و ادراک)، ۲. احساسات و عواطف (میل‌ها و گرایش‌ها) (مصباح یزدی، ۱۳۹۳ الف، ص ۱۴۴؛ همو، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۴۴-۴۷).

صاحب کتاب/تحقیق با اشاره به قلب مادی ظاهری (قلب صنوبری) و قلب روحانی باطنی، قلب روحانی باطنی را همان روح مجرد انسانی دانسته است (مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج ۹، ص ۳۳۸) که قلب و مغز مادی، ابزار روح مجردند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۶۷۵). علامه طباطبایی و برخی دیگر از مفسران نیز به این امر تصریح کرده‌اند که قلب در قرآن، به روح یا همان نفس انسانی اشاره دارد (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۶، ص ۲۲۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۲۳؛ ج ۱۴، ص ۳۸۹؛ ج ۱۵، ص ۳۱۷؛ ج ۱۶، ص ۲۷۴؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱۲، ص ۶۵۴؛ ج ۱، ص ۲۵۲؛ ج ۲۷، ص ۱۱۷-۱۱۸). علامه طباطبایی درباره قلب می‌نویسد: «در حقیقت قلب همان نفس آدمی است که با قوا و عواطف باطنیه‌ای که مجهز است به کارهای حیاتی خود می‌پردازد» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۴۶).

به نظر استاد مصباح یزدی:

قلب، عبارت است از نفس (در جای دیگر آمده «همان نفس و روح...») انسان از آن نظر که دارای ادراکات و احساسات و عواطف است. حتی انتخاب و اختیار نیز در قرآن به قلب نسبت داده است... با توجه به موارد استعمال قرآن، قلب مترادف است با آنچه در فلسفه به نام روح یا نفس نامیده می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ص ۴۰۱؛ نیز: همو، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۶۴؛ همو، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۷۷).

۱-۴. فؤاد

بسیاری از لغویون و واژه‌شناسان قرآن، فؤاد را همان قلب ترجمه کرده‌اند (ابن منظور، ۱۳۰۰ق، ج ۱۱، ص ۲۷۱؛ العالی، ۱۹۷۴م، ج ۲، ص ۳۳۲؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۱۴۲) که قلب به لحاظ معنای حرارت در آن فؤاد نامیده شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۶۴۶؛ ابن منظور، ۱۳۰۰ق، ج ۱۰، ص ۱۶۶). فؤاد مشتق از ماده فؤد است: «فؤاد: يدل على حمى و شدة حرارت. فؤدت اللحم: شويته (کباب کردم آن را). الفؤاد: سمی بذلک لحرارته» (ابن فارس، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۴۶۹).

فؤاد و جمع آن افئدة، شانزده بار در قرآن به کار رفته است. علامه طباطبایی در ذیل آیه «نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَلْعَلُ عَلَى الْأَفئِدَةِ» (همزه: ۶-۷) می‌نویسد: «افئدة جمع فؤاد، همان قلب انسان و قلب در قرآن به خاستگاه فکر و اندیشه انسان که همان نفس انسانی است اطلاق می‌شود» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۶۰؛ نیز ر.ک: همو، ج ۱۵، ص ۲۱۰)؛ چنان‌که در ذیل آیه ۳۲ فرقان نیز به این مطلب تصریح می‌کند: «الفؤاد القلب والمراد به- كما مر غیر مرة- الأمر المدرك من الإنسان وهو نفسه» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵، ص ۲۱۰ و ۵۴). استاد جوادی آملی نیز فؤاد را در سوره همزه (همزه: ۷) ناظر به قلب و روح انسانی می‌داند (جوادی آملی، مکتوب صوتی جلسه ۳۰ تفسیر سوره حمد؛ همو، ۱۳۸۰، ج ۵، ص ۱۸۱). وی در موارد متعدد دیگری نیز همین نظر را اظهار می‌کند که فؤاد به همان حقیقت انسان که روح باشد اطلاق شده است. (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱۳، ص ۲۱۷ و ۴۰۴؛ همو، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۶۴؛ همو،

۱۳۸۷، ج ۱۶، ص ۲۵۲). وی در در تفسیر آیه ۲۸۳ بقره «فَإِنَّهُ أَيْمٌ قَلْبُهُ» می‌نویسد: «هیچ عضوی گناه نمی‌کند؛ زیرا اعضا وسایل و آلات روح‌اند و فقط روح بشر که گاهی از آن به نفس و زمانی به قلب و فؤاد یاد می‌شود معصیت می‌کند و اعضا فقط ابزار اویند» (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱۲، ص ۶۵۴؛ همو، ۱۳۷۶، ج ۱۲، ص ۱۱۵-۱۱۶). استاد مصباح یزدی نیز معتقد است که مصداق قلب و فؤاد در قرآن یکی است و به همان حیثیتی که قلب بر روح اطلاق شده، فؤاد نیز بر روح اطلاق می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۸۹-۲۹۰). تنها تفاوت قلب و فؤاد در کاربرد عرفی است که قلب هم قلب جسمانی و هم قلب غیرجسمانی را شامل می‌شود، اما فؤاد تنها در قلب غیرجسمانی به کار می‌رود؛ اما در کاربرد قرآنی، تفاوتی میان قلب و فؤاد نیست و در آیات مختلف، احوال و صفات مشابهی به هر دو نسبت داده شده است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۶۵).

۱-۵. صدر

صدر هر چیزی، قسمت برجسته و جلوی آن است (فراهیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۹۷۴؛ ابن منظور، ۱۳۰۰ق، ج ۷، ص ۲۹۹). سینه انسان نیز چون در میان اعضا سرآمد و برجسته است، صدر نامیده می‌شود. صدر نیز مانند قلب، اعم از مادی و روحانی است. صدر روحانی، صندوقی برای قلب روحانی است؛ مانند مشکات که محفظه مصباح است (مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج ۶، ص ۲۵۱). از این لحاظ به نظر برخی قرآن‌پژوهان افعال و صفاتی که در قرآن به صدر نسبت داده شده (از قبیل ضیق و شرح، وسوسه، کینه و شفا) در واقع برای قلب هستند و به اعتبار حال و محل، قلب را صدر خوانده‌اند (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۱۱۵). واژه صدر در قرآن ۴۳ بار تکرار شده است و آنچه از کاربرد صدر در آیات قرآن فهمیده می‌شود این است که مراد از «صدر»، نه سینه مادی، بلکه امری مجرد است که شئون گوناگونی را دربردارد (جوادی، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۶۷۴). از سخنان استاد جوادی آملی در تفسیر آیه ۱۲۵ سوره انعام چنین فهمیده می‌شود که ایشان قلب و صدر و روح را یکی می‌دانند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۲۷، ص ۱۰۸-۱۱۸؛ و نیز همو، مکتوب صوتی جلسه ۱۵ تفسیرسوره بقره). علامه طباطبایی نیز در موارد متعددی مراد از صدر در آیات قرآن را همان نفس انسانی می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۵۴؛ ج ۱۷، ص ۳۲۰؛ ج ۳، ص ۱۵۵؛ ج ۲۰، ص ۳۹۷) و برای نمونه در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (آل عمران: ۱۱۹) می‌نویسد: «إِنَّكَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَى الْقُلُوبِ أَى النَّفُوسِ» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۳؛ و نیز ر.ک: ج ۵، ص ۲۳۲؛ ج ۹، ص ۹۳). او معتقد است اینکه در برخی آیات صدر، ظرف برای قلب گرفته شده است، از باب مجاز در نسبت است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۳۸۹) و توضیحاتی در این باره داده است که از حوصله این نوشتار خارج است (همان، ج ۱۰، ص ۸۰؛ ج ۲۰، ص ۳۹۷). به نظر استاد مصباح، صدر یا به مرتبه‌ای از روح اشاره دارد (مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ص ۳۹۸). یا خود روح انسان است و ضیق و شرح صدر به سبب این است که روح احساس تنگی یا انبساط می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۶۶).

۲. تحلیل الفاظ ساحت غیرمادی انسان

بنابر آنچه گذشت، قرآن کریم با پنج واژه به ساحت غیرمادی انسان پرداخته است و توضیح هر کدام گذشت. اکنون نوبت این بحث فرا رسیده است که بررسی کنیم آیا همه این الفاظ کاملاً مترادف‌اند و اشاره به مفهوم و مصداقی کاملاً یک‌سان دارند یا اینکه احیاناً هر یک به حالت یا مرتبه‌ای متفاوت از مراتب ساحت غیرمادی انسان اشاره دارند؟

مقدمتاً باید گفت که یکی از مباحث مطرح درباره لغات قرآن، موضوع ترادف یا عدم ترادف در قرآن کریم است. شماری از دانشمندان اسلامی منکر ترادف در قرآن هستند و برخی آن را پذیرفته‌اند. منکران ترادف نیز خود به چند دسته تقسیم می‌شوند (برای مشاهده آرا در این زمینه، ر.ک: معلوف، ۱۹۹۷م، ص ۱۰۹-۱۳۰؛ میرلوحی، ۱۳۹۲، ص ۱۳۵-۱۷۰). مخالفان ترادف معتقدند که میان الفاظ به‌ظاهر مترادف قرآن، فرقی‌هایی وجود دارد و این یکی از وجوه اعجاز بیان کلام الهی است. راغب اصفهانی در مقدمه کتاب مفردات عبارتی دارد که از آن چنین برداشت می‌شود که وی مخالف ترادف در قرآن است. او می‌نویسد:

به دنبال این کتاب (مفردات) - اگر خداوند بخواهد و اجل را به تأخیر بیندازد - به تدوین کتابی روی آورم با این عنوان: الالفاظ المترادفة علی المعنی الواحد، وما بینها من الفروق الغامضة. با بیان این فرقی‌هاست که جایگاه ویژه هر لفظ از الفاظ مترادف در سیاق هر خبری که در قرآن کریم وارد شده است دانسته می‌شود؛ مانند اینکه در طی خبری لفظ «قلب» و در سیاق خبر دیگری لفظ «فؤاد» و در بیان خبر سومی لفظ «صدر» را آورده است و... همچنین موارد دیگر از موارد کاربرد مترادفات در قرآن کریم که ناآگاهان از فرق میان الفاظ مترادف گمان می‌کنند جایگاه این مترادفات در سیاق‌های مختلف یکسان است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۵۵).

نکته مهم اینکه منکران ترادف، منکر ترادف تام هستند، نه ترادف ناقص. ترادف تام آن است که دو کلمه از همه جهات مترادف باشند، اما ترادف ناقص آن است که دو کلمه در برخی کاربردهایشان و در برخی سیاق‌ها مترادف باشند و با این حال، هریک از آن دو واژه کاربردهای خاصی داشته باشد که کلمه دیگر فاقد آن است. به گفته زبان‌شناسان، ترادف تام در یک زبان بسیار نادر است. بنابراین امکان دارد دو کلمه هرچند تفاوت معنایی دارند، اما در بعضی ساختارها بتوانند به جای یکدیگر به کار روند و مترادف باشند؛ مانند دو واژه قلب و فؤاد در قرآن (طیب حسینی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۲ و ۱۲۶). با حفظ این مقدمه، به این مطلب می‌پردازیم که طبق نظر سه مفسر قرآنی و غالب مفسران، واژگان مذکور به حقیقتی واحد (هویت اصلی انسان) اشاره دارند.

برای روشن شدن این مطلب، ابتدا لازم است به مطالبی درباره هر کدام از این پنج واژه و رابطه آنها با یکدیگر بیان شود: دو واژه نفس و روح بر یکدیگر اطلاق می‌شوند و رابطه بین این دو عموم و خصوص من وجه است (جزائری، ۱۴۰۸ق، ص ۱۷۱)؛ یعنی یک وجه اشتراک و دو وجه افتراق دارند. اگر بخواهیم این رابطه منطقی را بر آیات قرآن تطبیق دهیم، به این صورت است: وجه اشتراک آنها در آیاتی است که روح و نفس در آنها به معنای یکدیگر به کار رفته‌اند که ذکر آن گذشت. اما دو وجه افتراق آنها بدین شرح است:

۱. در مواردی که کلمه «روح» در قرآن به کار رفته، اما مراد از آن روح انسانی نیست؛ مانند «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (قدر: ۴) و آیات دیگری از این قبیل که مراد از روح، روح انسانی نیست (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ص ۳۵۰-۳۵۶):

۲. در برخی آیات واژه «نفس» به کار رفته، اما معنایی غیر از روح انسانی دارد؛ مانند «كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (انعام: ۱۲) که نفس در آیه به معنای ذات است و یا در آیه دیگر می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (مدثر: ۳۸) که نفس به کار رفته در این آیه به معنای شخص انسانی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۳۳). نیز در آیه شریفه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (انبیاء: ۳۵) مقصود از «نفس»، شخص انسان است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۲۸۶).

باید دقت شود که در فلسفه بین روح و نفس فرق گذاشته‌اند؛ به این صورت که اگر به‌عنوان موجود مجرد از ماده در نظر لحاظ شود، روح نامیده می‌شود، اما اگر به‌عنوان موجود مجرد و متعلق به بدن در نظر گرفته شود، نفس نامیده می‌شود. (غفاری، ۱۳۹۱، ص ۳۳). ملاعلی نوری نیز در تعلیقه خود بر تفسیر قرآن ملاحظه بر آن است که فرق بین روح و نفس، فرق بین عام و خاص است؛ زیرا روح بما هو روح می‌تواند از بدن مفارقت کند، اما نفس چنین نیست؛ زیرا نفس مدبر بدن است و بدن در نفسیت نفس اعتبار دارد؛ درحالی که تدبیر بدن در روح بودن روح معتبر نیست (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۳۰۳-۳۰۴، تعلیقه ۳).

با بررسی آیاتی که واژه نفس و روح در آنها به کار رفته، به‌روشنی به دست می‌آید که در آیات قرآن نیز تا پیش از اینکه آن امر غیرمادی به جسم تعلق گیرد، نفس به آن اطلاق نشده است، بلکه واژه روح به کار رفته است؛ مانند آیات نَفْحِ رُوحٍ؛ ولی پس از تعلق آن امر مجرد به جسم، نفس بر آن اطلاق شده است؛ مانند آیاتی که حکایت از قبض روح و توفی دارند که با واژه نفس و انفس آمده است. همچنین در احادیث فراوانی (در باب‌های مختلف) زمانی که هنوز جسم انسان در کار نبوده است به واژه روح تصریح شده است (برای مشاهده این احادیث، ر.ک: فیاضی، ۱۳۸۹، ص ۴۱۳-۴۲۳). برای نمونه احادیثی که درباره خلقت روح قبل از بدن است، از واژه روح استفاده شده است نه نفس: «...إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ...» (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۸۹ و ۳۵۷؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۳۸؛ ج ۲، ص ۴۲۹؛ کوفی، ۱۴۱۰، ص ۲۲۹). بر پایه این احادیث نیز می‌توان مهر تأییدی بر این مدعا زد که واژه نفس زمانی به کار می‌رود که به بدن تعلق گرفته باشد. نکته دیگری که مؤید همین مطلب است، این است که در قرآن برای نفس انسانی حالات متفاوتی همچون لوامه و مطمئنه بیان شده است که این امور برای روح انسانی -در آیاتی که مراد از کلمه روح، روح انسانی باشد- نیامده است، بلکه از آن با اکرام و اجلال (که از سوی خداوند است) یاد شده است؛ به این معنا که آن امر مجرد تا به بدن تعلق نگرفته، روح نامیده می‌شود و پس از تعلق به بدن، به آن نفس می‌گویند و این نفس در کشاکش ابتلای دنیوی یا لوامه، یا مطمئنه و یا اماره می‌شود. همچنین اگر به آیاتی که به جهان آخرت نیز پرداخته‌اند مراجعه شود، مشاهده می‌شود که در آنجا نیز واژه نفس به کار برده

شده است، نه واژه روح. توضیح مطلب اینکه مشهور میان فلاسفه، متکلمان و محققان اسلامی، اعتقاد به معاد جسمانی و روحانی است (قدردان قراملکی، ۱۳۹۳، ص ۱۴۵) و به عقیده برخی دانشمندان، معاد جسمانی از ضروریات دین اسلام است. (حلی، ۱۳۵۱، ص ۵۶۴) و در قرآن تنها معاد جسمانی عرضه شده است؛ به این معنا که هنگام رستاخیز، جسم و روح با هم به آن جهان بازمی‌گردند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۰۷). درباره کیفر و پاداش نیز آیات قرآنی به هر دو دسته لذات و آلام جسمانی و روحانی تصریح دارند. با مروری بر آیات قرآن، به دست می‌آید که در همه آیاتی که سخن از رستاخیز یا کیفر و پاداش گفته شده و به عبارت دیگر درباره جهان آخرت بحث شده است، واژه روح (که مراد از آن روح انسانی باشد) وجود ندارد، بلکه تمام آنها با واژه نفس و مشتقات آن به کار رفته‌اند. این آیات قرآنی نیز شاهد بر این امر است که در جهان دیگر نیز از آن جهت که هر دو جنبه جسمانی و روحانی انسان وجود دارد، نه جنبه روحانی صرف، واژه نفس و مشتقات آن به کار رفته است. از نظر حکمت متعالیه نیز «نفسانیت نفس حتی پس از مرگ و قطع ارتباط با بدن طبیعی محفوظ است»؛ زیرا نفس از آن رو نفس است که با بدن ارتباط دارد؛ خواه بدن طبیعی (در دنیا و پیش از مرگ) و خواه بدن مثالی؛ و از آنجاکه پس از مرگ نیز ارتباط نفس با بدن مثالی برقرار است، لذا نفسانیت نفس محفوظ است (عبودیت، ۱۳۹۲، ص ۴۴۲).

درباره واژه «قلب» و «فؤاد» نیز اهل لغت میان این دو فرقی نگذاشته‌اند و هر کدام را به دیگری تعریف کرده‌اند (جزائری، ۱۴۰۸ق، ص ۱۹۱). توضیح بیشتر اینکه در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان اموری را که به روح نسبت داده می‌شوند به سه دسته تقسیم کرد: کنش‌ها (یعنی کارهایی که روح در بدن انجام می‌دهد)، بینش‌ها و گرایش‌ها. به جز کنش‌ها، دو مقوله دیگر به قلب نسبت داده می‌شوند. (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۴۴) و اطلاق قلب و فؤاد بر روح انسانی در برخی موارد به آن حیثیتی از نفس یا روح انسانی گفته می‌شود که دارای ادراکات، عواطف و احساسات است و در برخی آیات مراد همان روح انسانی است. به عبارتی، گاه قلب و فؤاد به نفس انسانی و گاه به مرتبه‌ای از نفس یا روح انسانی اشاره دارد. واژه «صدر» نیز مانند قلب و فؤاد به امر جسمانی اشاره ندارد، بلکه مراد از آن در آیات قرآن، روح انسان یا مرتبه‌ای از روح انسانی است.

در مجموع می‌توان گفت که انسان دو بُعد دارد: یک بُعد مادی که همان جسم مادی انسان است و یک بُعد معنوی که روح انسان است. الفاظ مختلف گاه به همان حقیقت واحد اشاره دارند؛ یعنی نفس، روح، قلب، فؤاد و صدر چند تعبیر از یک واقعیت‌اند و گاه به مرتبه‌ای از آن حقیقت واحد (من انسانی = روح) اشاره دارند؛ زیرا روح خود دارای مراتب و شئون است. این نکته با توجه به آیه ذیل روشن می‌شود:

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ

الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (حج: ۴۶). در این آیه شریفه دو بار واژه «قلوب» به کار رفته است؛ یک بار در صدر آیه و بار دیگر در ذیل آیه. در صدر آیه نسبت تعقل و ادراک را به قلب نسبت می‌دهد؛ تعقل و ادراک که از شئون یا به عبارتی از

کارکردهای نفس انسانی است و در ذیل آیه کوری را به قلوب نسبت می‌دهد: «تعمی القلوب التي فی الصدور». با توجه به صدر آیه روشن می‌شود که مراد از «قلوب» در ذیل آیه نیز همان حیث ادراکی و معرفتی روح انسان است و واژه «صدر» به روح انسان اشاره دارد که براین اساس می‌توان ذیل آیه را چنین ترجمه کرد: جنبه معرفتی و ادراکی که در روح انسان وجود دارد کور است؛ لذا حقایق را نمی‌بیند. با این بیان در آیه مذکور که دو واژه از واژگان پنج‌گانه در آن یاد شده است، یکی از واژگان (قلوب) به مرتبه‌ای از شئون روح یا همان حقیقت انسان اشاره داشته، واژه دیگر (صدر) حاکی از روح انسانی است.

نتیجه آنکه در آیات قرآن، حقیقت و جان انسانی با واژگان گوناگونی (روح، نفس، قلب، فؤاد و صدر) مورد اشاره قرار گرفته است. استاد جوادی آملی در ذیل آیه «تَزَلَّ بِهَ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» (شعراء: ۱۹۳-۱۹۴) آورده است:

مقصود از قلب در این آیه نیز همان روح مجرد انسانی است و از آنجاکه این امر مجرد دارای شئون گوناگون است، به عبارات مختلف، اسم‌های متفاوتی دارد؛ صدر، نفس، قلب، فؤاد، روح، و لب همگی نام‌هایی برای آن لطیفه الهی است که در فارسی به آن جان انسانی می‌گویند. (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵۶).

اگر در تفاسیر روایی و احادیث اسلامی از ارواح پنج‌گانه سخن به میان آمده است: «رُوحُ الْقُدُسِ وَرُوحُ الْإِيمَانِ وَرُوحُ الْحَيَاةِ وَرُوحُ الْقُوَّةِ وَرُوحُ الشَّهْوَةِ» (با تفاوت‌هایی که در نسخه‌های متعدد وجود دارد) (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۴۴۸؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۷۲؛ حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۲۷۰؛ کوفی، ۱۴۱۰ق، ص ۴۶۵؛ حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۸۹)، مراد این نیست که انسان مرکب از ارواح متعدد باشد، بلکه انسان بیش از یک روح ندارد و هرچه در اوست به منزله قوا و درجات گوناگون آن حقیقت است: «مفاد روایات ارواح خمس، روح‌های جدا از هم نیست تا انسان دارای چند حقیقت باشد، بلکه مراد این است که حقیقت واحده نفس انسان، درجات طولی متعددی دارد» (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۴۷۵-۴۷۷؛ و نیز ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۸، ص ۳۵). نکته پایانی اینکه نگارنده فحص و تلاش فراوانی کرد تا بتواند ملاکی به دست آورد تا تعیین کند در چه مواردی قلب، فؤاد و صدر اشاره به روح انسانی و در چه مواردی اشاره به مرتبه یا شأنی از روح دارند؛ با این همه از مفسران و اندیشمندانی که سخن آنان به میان آمد، مطلبی در این زمینه یافت نشد. همگی ایشان بر این امر متفق‌اند که این واژگان به یک حقیقت اشاره دارند؛ ولی با توجه به این بیان استاد جوادی آملی که نفس انسانی دارای درجات طولی متعددی است، می‌تواند ملاک تشخیص این امر به قرار زیر باشد:

در مواردی که سه واژه قلب، فؤاد و صدر به تنهایی، یعنی بدون ذکر صفت یا حالتی برای آنها- به کار رفته‌اند، در این صورت به تمام حقیقت نفس انسانی اشاره دارند. به عبارتی واژگان مذکور مترادف با نفس انسانی هستند، اما در مواردی که برای این سه واژه صفات و حالاتی به کار رفته است، به مرتبه‌ای از مراتب روح یا نفس انسانی اشاره دارند. مؤید و شاهد این مطلب این است که برای صدر در قرآن احوال گوناگونی چون ضیق

(انعام: ۱۲۵؛ شعراء: ۱۳)، شرح (انعام: ۱۲۵؛ زمر: ۲۲؛ طه: ۲۵)، حرج (اعراف: ۲؛ انعام: ۱۲۵)، شفا (توبه: ۱۴)، خفا (غافر: ۱۹) و وسوسه (ناس: ۵) بیان شده که هیچ‌کدام از این حالات برای قلب و فؤاد ذکر نشده است؛ همان‌گونه که صفات و احوال فراوانی برای قلب در قرآن آمده که برای صدر نیامده است. قلب و فؤاد نیز گرچه در برخی اوصاف مشترک‌اند، اما برخی وصف‌ها نیز تنها برای فؤاد ذکر شده است؛ نظیر رؤیت (نجم: ۱۱)، تثبیت از جانب خداوند (هود: ۱۲۰؛ فرقان: ۳۲) (برای آگاهی بیشتر از این اوصاف، ر.ک: محمد فؤاد عبدالباقی، المعجم المفهرس، ذیل واژه‌های صدر، قلب و فؤاد). اختلاف صفات و حالات نشان از این دارد که هر کدام به مرتبه خاصی از آن حقیقت انسانی (روح) اشاره دارند؛ یعنی صدر به مرتبه یا شأنی از جان انسانی اشاره دارد که در آن مرتبه روح حالاتی نظیر ضیق، شرح به آن استناد داده شده است؛ اما روح در مرتبه قلب و فؤاد دارای ویژگی‌هایی دیگر است که این ویژگی‌ها به صدر نسبت داده نشده‌اند. پس روشن می‌شود که گرچه همه این صفات و احوال در واقع برای روح و جان انسانی است و تمام حقیقت انسان به همان امر مجرد است که با تعبیر «من» از آن یاد می‌شود؛ اما روح از آن جهت که دارای شئون و مراتب گوناگونی است، در هر مرتبه‌ای که قرار گیرد، صفات و حالات خاصی را پذیراست.

در پایان با توجه به مطالبی که در نوشتار حاضر بیان شد و روشن شد که واژگان روح و نفس به تمام حقیقت انسان اشاره دارند ولی سه واژه دیگر یعنی قلب، فؤاد و صدر تمایزی با آن دو دارند، شاید بتوان چنین گفت که واژگان روح و نفس که به تمام حقیقت انسان اشاره دارند، همانند اسم برای بُعد دوم انسان به کار می‌روند، ولی واژگان قلب و فؤاد و صدر همانند اوصافی هستند که با اینکه با نفس و روح متحد هستند، ولی به تمام حقیقت انسان و تمام حقیقت بُعد دوم انسان اشاره ندارند؛ نظیر اسم الله و رحمان برای خدا که مستجمع جمیع کمالات هستند، ولی اوصاف سمیع و بصیر و... با وجود اتحاد با ذات خداوند، مستجمع جمیع کمالات نیستند و به صفات الهی اشاره دارند.

ناگفته نماند که عرفا نیز برای هر کدام از این واژگان پنج‌گانه قرآنی به بیان تعاریف و لطایف عرفانی پرداخته‌اند که بحث از آنها خارج از دامنه نوشتار حاضر است و خود نوشتار مستقلاً می‌تواند (برای نمونه: ر.ک: سجادی، ۱۳۷۹) ذیل هر کدام از واژه‌های پنج‌گانه؛ ولی از آنجا که عارفان اسلامی نیز معارف عرفانی خود را از آیات و روایات استظهار کرده‌اند، مطالب آنان درباره این واژگان، می‌تواند شاهد و مؤید این مطلب باشد که تمایزی میان این واژگان وجود دارد. هنگامی که به معانی عرفانی این پنج واژه در کتاب فرهنگ اصطلاحات و تعبییرات عرفانی مراجعه می‌شود، عارفان نیز سه واژه فؤاد، صدر و قلب را به گونه‌ای معنا کرده‌اند که گویا آنها را مراتبی برای روح و نفس در نظر گرفته‌اند. برای مثال صدر را روح انسان به اعتبار وجه «یلی البدن» و از آن جهت که مصدر انوار است معنا کرده‌اند و انوار از آن بر بدن صادر می‌شود و به همین دلیل هم به آن صدر گویند؛ یا فؤاد را یکی از اطوار دل و منور به نور حق تعریف کرده‌اند و قلب را روح انسان به اعتبار آنکه میان دو وجه «یلی الحق» و «یلی النفس» قرار دارد، قلب

گویند و مطالبی از این دست؛ ولی وقتی به دو واژه روح و نفس در همین کتاب مراجعه می‌شود، این دو به تمام حقیقت انسان و اینکه غیر قابل شناخت هستند تعریف شده‌اند (همان). حکیم ترمذی، از عرفای قرن چهارم هجری، در کتاب *بیان الفرق بین الصدر والقلب والفؤاد واللب* انسان را دارای یک حقیقت باطنی به نام قلب می‌داند: «اسم القلب اسم جامع یقتضی مقامات الباطن کلها» و برای این قلب (به معنای جامع آن) به ترتیب چهار مرتبه صدر، قلب، فؤاد و لب قائل است. به گفته وی صدر بدین سبب صدر نامیده شده که صدر قلب و نخستین مرتبه قلب است و جهت دیگر آنکه وسوسه‌ها و دل‌مشغولی‌های فکری از آن صادر می‌شود. وی به کمک آیات قرآن، صدر را جایگاه اسلام (زمر: ۲۲)، قلب را موضع ایمان (مجادله: ۲۲؛ حجرات: ۷؛ نحل: ۱۰۶) و فؤاد را مکان معرفت (نجم: ۱۱) دانسته است (حکیم ترمذی، ۱۹۹۸م، ص ۳۳-۳۸ و ۸۰).

چند نکته از سخنان حکیم ترمذی قابل برداشت است:

اولاً آن حقیقت اصیل انسانی که ترمذی آن را قلب می‌داند که دارای مراتبی است، همان چیزی است که نویسنده از آن تعبیر به نفس یا روح کرده است و برای آن شئون یا مراتبی برشمرد؛ ثانیاً واژه لب در قرآن نیامده، بلکه شانزده بار واژه اولوالالباب یا اولی الالباب در قرآن ذکر شده است. از این رو در این نوشتار سخنی از آن به میان نیامده است، همان‌گونه که واژه اسمی عقل در قرآن به کار نرفته، ولی حالت فعلی آن در آیات فراوانی از آن یاد شده است؛

ثالثاً آنچه از ترمذی برای وجه نام‌گذاری صدر بیان شده است، احتمال نیکویی است که معنای لغوی صدر نیز مؤید آن است. همان‌گونه که در وجه نام‌گذاری قلب نیز این احتمال پسندیده است که بگوییم اصل معنای قلب در لغت تحول و دگرگونی است (که ذکرش گذشت) و از آنجاکه روح و جان انسان نیز بر اثر عروض عواطف و احساسات در حال تغییر و تحول از حالی به حال دیگر یا از مقامی به مقام دیگر است، به آن مرتبه روح انسانی، قلب گفته شده است؛

رابعاً این وجه که صدر جایگاه اسلام، قلب موضع ایمان و فؤاد جایگاه معرفت است، با آیات قرآن نیز سازگاری دارد. آیاتی که درباره قلب آمده در موارد متعددی نسبت ایمان را به آن داده، اما سخنی از اسلام یا معرفت نیامده است، همان‌گونه که درباره صدر نیز دو ویژگی معرفت یا ایمان یا به فؤاد دو وصف ایمان و اسلام ذکر نشده است. از این سه (اسلام، ایمان و معرفت)، ایمان بر اسلام برتری دارد؛ به شهادت آیه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات: ۱۴). براساس این آیه اشخاصی اسلام آورده‌اند، اما هنوز ایمان نیآورده‌اند؛ و معرفت از هر دوی اسلام و ایمان برتر است. معرفت همان چیزی است که هدف خلقت آفرینش جن و انس بوده است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶). در برخی روایات «لیعبدون» به «لیعرفوه» تفسیر شده است (حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۱۳۲). از این مطالب می‌توان برداشت کرد که در مراتب جان انسانی، فؤاد در مرتبه بالا، قلب در مرتبه بعدی و صدر در مرتبه پایین قرار دارد.

نتیجه گیری

در قرآن کریم از بُعد غیرمادی انسان با پنج واژه روح، نفس، قلب، فؤاد و صدر یاد شده است. هر کدام از این واژگان چندین بار در آیات قرآن تکرار شده و صفات و احوال مختلفی به آنها نسبت داده شده است. نفس و روح، معانی و مصادیق متعددی در آیات قرآن داشته که در برخی موارد بر هم منطبق اند و مراد از نفس یا روح، همان حقیقت مجرد و غیرجسمانی انسان است. قلب و فؤاد نیز هم در لغت و هم بنا بر آرای مفسران این نوشتار، تفاوتی ندارند و بنا بر تصریح آیت‌الله مصباح یزدی و آیت‌الله جوادی آملی، در هیچ یک از موارد استعمال قلب در آیات قرآن، قلب صنوبری اراده نشده است، بلکه تمام موارد به ساحت غیرمادی انسان اشاره دارند. صدر نیز مانند قلب به سینه مادی اشاره ندارد، بلکه مراد از آن حقیقت مجرد انسانی است. بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی، آیت‌الله مصباح یزدی و آیت‌الله جوادی آملی، واژگان مذکور به یک حقیقت واحد (من انسانی = روح) اشاره دارند. الفاظ مختلف گاه به همان حقیقت واحد اشاره دارند؛ یعنی نفس، روح، قلب، فؤاد و صدر چند تعبیر از یک واقعیت‌اند و گاه به مرتبه‌ای از آن حقیقت واحد (من انسانی = روح) اشاره دارند؛ زیرا آن حقیقت مجرد انسان، خود دارای مراتب و شئون است. درباره تعیین اینکه در چه مواردی قلب، فؤاد و صدر به روح انسانی و در چه مواردی به مرتبه یا شأنی از روح اشاره دارند ملاکی از جانب مفسران و اندیشمندانی که سخن آنان به میان آمد یافت نشد. همگی ایشان بر این امر متفق‌اند که این واژگان به یک حقیقت اشاره دارند؛ ولی به نظر نویسنده با توجه به شواهد قرآنی، می‌توان گفت در مواردی که سه واژه قلب، فؤاد و صدر به تنهایی (بدون ذکر صفت یا حالتی برای آنها) به کار رفته‌اند، به تمام حقیقت نفس انسانی اشاره دارند. به عبارتی واژگان مذکور مترادف با نفس انسانی هستند؛ اما در مواردی که برای این سه واژه صفات و حالاتی به کار رفته است، به مرتبه‌ای از مراتب روح یا نفس انسانی اشاره دارند. تحلیل دیگری که می‌توان از این الفاظ پنج‌گانه ارائه داد این است که واژگان روح و نفس که به تمام حقیقت انسان اشاره دارند، همانند اسم برای بُعد دوم انسان به کار می‌روند، ولی واژگان قلب و فؤاد و صدر همانند اوصافی‌اند که با آنکه با نفس و روح متحد هستند، ولی به تمام حقیقت انسان و تمام حقیقت بُعد دوم انسان اشاره ندارند؛ نظیر اسم الله و رحمان برای خدا که مستجمع جمیع کمالات هستند، ولی اوصاف سمیع و بصیر و... با وجود اتحاد با ذات خداوند، مستجمع جمیع کمالات نیستند و به صفات الهی اشاره دارند.

- الوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، تحقیق عبدالباری عطیة، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ق، *تحف العقول*، مصحح علی‌اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.
- ابن فارس، احمد، ۱۴۱۱ق، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، بیروت، دار الجیل.
- ابن منظور، ابی الفضل جمال الدین محمد بن مکرم، ۱۳۰۰ق، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.
- افلاطون، بی‌تا، *دوره آثار افلاطون*، چ سوم، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران، خوارزمی.
- انیس، ابراهیم و دیگران، ۱۴۰۸ق، *المعجم الوسیط*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ق، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- پارسائزاد، محسن، ۱۳۹۱، *حقیقت قلب و حالات آن از دیدگاه قرآن و عرفان اسلامی*، رساله دکتری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- پرهیزگار، غلامرضا، ۱۳۹۲، «وحدت یا دوگانگی نفس و روح از منظر اسلام»، *مجموعه مقالات نفس و بدن در متون دینی*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۲۱۹-۲۵۳.
- جزائری، نورالدین محمد بن نمه الله، ۱۴۰۸ق، *فروق اللغات فی التمییز بین مفاد الکلمات*، چ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۶، *تفسیر موضوعی قرآن کریم: فطرت در قرآن*، تحقیق و تنظیم محمدرضا مصطفی‌پور، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۷۸، *تفسیر موضوعی قرآن کریم: قرآن در قرآن*، چ یازدهم، تنظیم و ویرایش محمد محرابی، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۷۹، *تفسیر موضوعی قرآن کریم: معرفت‌شناسی در قرآن*، تنظیم و ویرایش حمید پارسانیا، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۸۰، *تفسیر موضوعی قرآن کریم: معاد در قرآن*، تنظیم علی زمانی قمشهای، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۸۱، *تفسیر موضوعی قرآن کریم: صورت و سیرت انسان در قرآن*، چ دوم، تنظیم و ویرایش غلامعلی امین دین، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۸۳، *تفسیر موضوعی قرآن کریم: توحید در قرآن*، تنظیم حیدرعلی ابویی، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۸۶، *تسنیم*، تحقیق و تنظیم محمدحسین الهی‌زاده، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۸۷، *تفسیر موضوعی قرآن کریم: هدایت در قرآن*، چ سوم، تحقیق و تنظیم علی عباسیان، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۸۹، *انسان از آغاز تا انجام*، چ سوم، تحقیق و تنظیم سیدمصطفی موسوی‌تبار، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۹۰، *تفسیر موضوعی قرآن کریم: حیات حقیقی انسان در قرآن*، چ ششم، تحقیق و تنظیم غلامعلی امین دین، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۹۲، *تفسیر انسان به انسان*، چ هفتم، تحقیق و تنظیم محمدحسین الهی‌زاده، قم، اسراء.
- _____، *جلسات مکتوب صوتی تفسیر تسنیم*، به نشانی portal.esra.ir
- حکیم ترمذی، محمد بن علی، ۱۹۹۸م، *بیان الفرق بین الصدر و القلب و الفؤاد و الصدر*، قاهره، مرکز الکتب للنشر.
- حلی، جمال الدین، ۱۳۵۱، *کشف المراد: شرح تجرید الاعتقاد*، ترجمه و شرح فارسی ابوالحسن شعرانی، تهران، اسلامی.
- حویزی، عبد علی بن جمعه، ۱۴۱۵ق، *تفسیر نور التقلین*، چ چهارم، مصحح سیدهاشم رسولی محلاتی، قم، اسماعیلیان.
- خامنه‌ای، سیدمحمد، ۱۳۸۷، *روح و نفس*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- راغب اصفهانی، حسن بن محمد، ۱۴۱۶ق، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت، دار الشامیه.
- سجادی، سیدجعفر، ۱۳۷۹، *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، چ پنجم، تهران، طهوری.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۶، *تفسیر القرآن الکریم*، چ دوم، تحقیق محمد خواجوی، قم، بیدار.
- صفار، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ق، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد*، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، اعلمی.
- _____، ۱۳۸۸، *انسان از آغاز تا انجام*، چ دوم، ترجمه و تعلیق صادق لاریجانی، قم، بوستان کتاب.

- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چ سوم، تحقیق محمدجواد بلاغی، تهران، ناصر خسرو.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۴۳۰، *معجم مجمع البحرین*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طیب حسینی، سیدمحمود، ۱۳۹۰، *درآمدی بر دانش مفردات قرآن*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- العالی، عبدالله، ۱۹۷۴م، *الصحاح فی اللغة و العلوم*، بیروت، دار الحضاره العربیه.
- عبدالباقی، محمدفؤاد، ۱۳۷۴، *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم*، چ دوم، تهران، اسلامی.
- عبدی، حسن، ۱۳۹۲، «بررسی جایگاه معرفت‌شناسی قلب از دیدگاه قرآن»، *مجموعه مقالات قرآن و معرفت‌شناسی*، به کوشش علیرضا قائمی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ص ۳۳۵-۳۴۴.
- عبودیت، عبدالرسول، ۱۳۹۲، *درآمدی بر نظام حکمت صدرایی* (انسان‌شناسی)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- غفاری، ابوالحسن، ۱۳۹۱، *حدوث جسمانی نفس*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *مفاتیح الغیب*، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۴ق، *العین*، تحقیق مهدی محزومی و ابراهیم سامرایی، تصحیح [و تدوین] اسعد الطیب، قم، اسوه.
- فیاضی، غلامرضا، ۱۳۸۹، *علم النفس فلسفی*، تحقیق و تدوین محمدتقی یوسفی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- فیومی، احمد بن محمد بن علی، ۲۰۰۱م، *المصباح المنیر*، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون.
- قردان فراملکی، محمدحسن، ۱۳۹۳، *پاسخ به شبهات کلامی؛ دفتر پنجم: معاد*، چ دوم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- قرشی، سیدعلی اکبر، ۱۳۷۱، *قاموس قرآن*، چ ششم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، مصحح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- کوفی، فرات بن ابراهیم، ۱۴۱۰ق، *تفسیر فرات الکوفی*، مصحح محمد کاظم، تهران، مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامی.
- مصباح یزدی، محمدتقی و دیگران، ۱۳۹۱، *جنسیت و نفس*، ویراسته هادی صادقی، قم، هاجر.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۶، *معارف قرآن: خداشناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۷۹، *پند جاوید: شرح وصیت امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی*، نگارش علی زینتی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۰، *به سوی خودسازی*، نگارش کریم سبحانی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۲، *به سوی او*، تحقیق محمدمهدی نادری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۵، *پندهای الهی*، نگارش کریم سبحانی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۷، *اخلاق در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۹، *سجاده های سلوک*، تدوین و نگارش کریم سبحانی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۳ (الف)، *جرعه‌ای از دریای راز*، نگارش محمدعلی محیطی اردکان، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۳ (ب)، *تسرح اسفار*، تحقیق محمد سعیدی‌مهر، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصطفوی، حسن، ۱۴۳۰ق، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، چ سوم، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- معلمی، حسن، ۱۳۹۲، «حقیقت و ویژگی‌های نفس و روح در قرآن کریم»، *مجموعه مقالات نفس و بدن در متون دینی*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۱۸۹-۲۱۸.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

المنجد، محمد نورالدین، ۱۹۹۷م، *التراذف فی القرآن الکریم بین النظریه و التطبيق*، دمشق، دار الفکر.

میرلوحی، سیدعلی، ۱۳۹۲، *تراذف در قرآن کریم*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

میری، محمد، ۱۳۹۳، «بررسی تطابق دیدگاه ملاصدرا با موضع شریعت در باب حدوث و قدم نفس»، *مجموعه مقالات نفس و بدن*

پیش و پس از مرگ، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ص ۳۳۱-۳۶۸.

نقی‌زاده، حسن، ۱۳۹۲، «حدوث و قدم نفس در آئینه قرآن و احادیث»، *مجموعه مقالات اسلام و مسئله نفس و بدن*، قم، پژوهشگاه

علوم و فرهنگ اسلامی، ص ۱۰۷-۱۲۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی